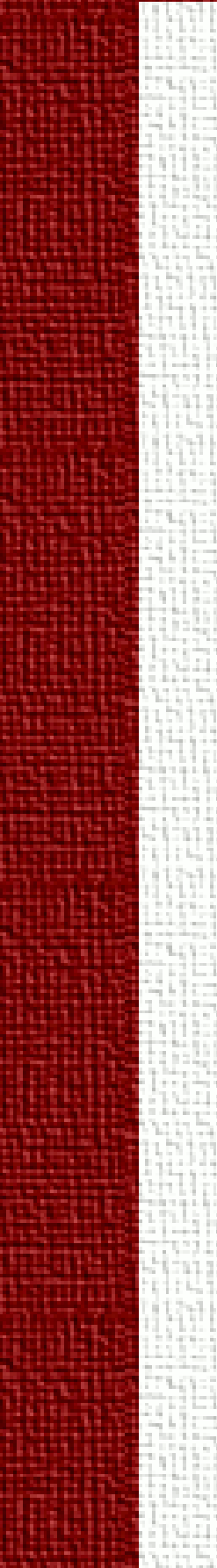




نقض وحدت
در پرده فریادهای وحدت طلبی



نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت‌طلبی

«مجله کارگری» تروتسکی مجله تروتسکی برای کارگران است زیرا در آن نه از ابتکار کارگری اثری هست و نه از ارتباط با سازمان‌های کارگری. تروتسکی، که می‌خواهد زبانش مورد فهم عامه باشد، در مجله برای کارگران، کلمات «تریتوآر»، «فاکتور» و غیره را برای خوانندگان توضیح می‌دهد.

بسیار خوب. پس چرا کلمه «غیرفراکسیونیسم» نباید برای کارگران توضیح داده شود؟ مگر این کلمه بیش از کلمات «تریتوآر» و «فاکتور» مفهوم است؟

خیر، موضوع این نیست. موضوع این است که بدترین نمایندگان بدترین بقایای فراکسیون‌ها با مارک «غیرفراکسیونیسم» نسل جوان کارگر را اغفال می‌نمایند. جا دارد برای توضیح این مطلب کمی تأمل شود.

فراکسیون‌ها مهم‌ترین صفت مشخصه حزب سوسیال‌دمکرات در دوره معینی از تاریخ است. کدام دوره معین؟ از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱.

برای این که چگونگی ماهیت فراکسیون‌ها با وضوح کامل روشن شود باید لاقلاً شرایط مشخصی را که در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ وجود داشت به خاطر آورد. حزب در آن موقع صورت واحدی داشت، انشعاب در آن به وجود نیامده بود، ولی فراکسیون‌ها موجود بود، یعنی عملاً در حزب واحد دو فراکسیون و دو سازمان در حقیقت جداگانه وجود داشت. سازمان‌های محلی کارگری صورت واحد داشتند ولی در هر مسئله جدی فراکسیون‌های دوگانه دو تاکتیک وضع می‌نمودند. مدافعین این دو تاکتیک در سازمان‌های کارگری واحد بین خود مشاجره می‌نمودند (مثلاً هنگام بحث درباره شعار: کابینه دوما یا کابینه کادت، در سال ۱۹۰۶ و هنگام انتخابات کنگره لندن در سال ۱۹۰۷) مسایل با اکثریت آراء حل می‌شد: یکی از فراکسیون‌ها در کنگره واحد استکھلم (۱۹۰۶) شکست خورد و فراکسیون دیگر در کنگره واحد لندن (۱۹۰۷). این‌ها واقعیاتی است از تاریخ مارکسیسم متشکل در روسیه که بر همه کس معلوم است. کافی است این واقعیات بر همه معلوم را به خاطر آورد تا نادرستی فاحش آن چه که تروتسکی اشاعه می‌دهد معلوم گردد.

از سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال است که دیگر در روسیه میان مارکسیست‌های متشکل فراکسیون‌ها وجود ندارد و در سازمان‌های واحد، در کنفرانس‌ها و کنگره‌های واحد جر و بحثی بر

مسایل جنبش معاصر کارگری از بسیاری لحاظ مسایلی دردناک است به خصوص برای نمایندگان دیروز این جنبش (یعنی نمایندگان آن مرحله تاریخی که تازه به پایان رسیده است). از جمله مسایلی که به این قسمت مربوط می‌شود مقدم بر هر چیز مسایل به اصطلاح فراکسیون‌ها، انشعاب و غیره است. چه بسا از شرکت‌کنندگان روشن‌فکر جنبش کارگری می‌شنویم که با هیجان، عصبانیت و تقریباً یک حالت متشنجی استدعا می‌کنند این مسایل دردناک به میان آورده نشود. برای آن‌هایی که سال‌های دراز مبارزه جریانات مختلف میان مارکسیست‌ها مثلاً مبارزه سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۱ را گذرانده‌اند طبعاً ممکن است بسیاری از استدلال‌هایی که درباره این مسایل دردناک می‌شود تکرار مکررات باشد.

ولی اکنون تعداد شرکت‌کنندگان مبارزه چهارده ساله (و چنانچه تاریخ نخستین علایم ظهور «اقتصادگرایی» را مبدأ بگیریم به طریق اولی ۱۸-۱۹ ساله) در بین مارکسیست‌ها آن قدرها زیاد نیست. اکثریت عظیم کارگرانی که امروز صفوف مارکسیست‌ها را پر می‌کنند مبارزه قدیم را یا به خاطر ندارند و یا به کلی از آن بی‌اطلاعند. این مسایل دردناک (چنانچه ضمناً پرسشنامه مجله ما هم نشان می‌دهد) مورد توجه فوق‌العاده این اکثریت عظیم است. ما قصد داریم که روی این مسایل که از طرف «باربا» یعنی «مجله کارگری غیرفراکسیون» تروتسکی به عنوان مسایل به اصطلاح تازه‌ای (که برای نسل جوان کارگر واقعاً هم تازه است) مطرح شده، مکث نماییم.

۱- درباره «فراکسیون‌ها»

تروتسکی مجله جدید خود را «غیرفراکسیون» می‌نامد. این کلمه را او در آگهی‌ها در جای نمایانی می‌گذارد و چه در مقالات هیأت تحریریه خود «باربا» و چه در مقالات هیأت تحریریه روزنامه انحلال‌طلبانه «سهورنایا رابوچایاگازتا» (روزنامه کارگری شمال)، که قبل از انتشار «باربا» مقاله تروتسکی درباره «غیرفراکسیون‌ها» در آن درج شده بود، به انحاء مختلف روی این کلمه تکیه می‌نماید.

و اما «غیرفراکسیون‌ها» چیست؟

پرولتاریا و دهقانان است. اگر در جایی هم «هرج و مرج» وجود داشته باشد همانا در مغز افراد عجیب و غریبی است که به مفهوم این موضوع پی نمی‌برند.

پس چه چیزی باقی می‌ماند؟ «هرج و مرج» در مبارزه مارکسیست‌ها با انحلال‌طلبان؟ این هم بر خلاف حقیقت است زیرا مبارزه با جریانی که از طرف تمام حزب به مثابه یک جریان شناخته شده و از سال ۱۹۰۸ مورد تقبیح قرار گرفته نمی‌تواند هرج و مرج نامیده شود. هر کس به تاریخ مارکسیسم در روسیه با نظر لاقیدی نمی‌نگرد می‌داند که انحلال‌طلبی حتی در مورد ترکیب سران و شرکت‌کنندگان آن با «منشویسم» (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و اقتصادگرایی (۱۸۹۴-۱۹۰۳) ارتباط ناگسستگی و کاملاً پیوسته‌ای دارد. پس این جا هم در برابر ما یک تاریخچه تقریباً بیست ساله وجود دارد. نسبت «هرج و مرج» دادن به تاریخ حزب خویش معنایش تهی‌مغزی نابخشودنی است.

حال از نظر پاریس یا وین به اوضاع حاضر بنگرید آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد. غیر از «پراودیست‌ها» و «انحلال‌طلبان» دست کم پنج «فراکسیون» دیگر روس یعنی گروه‌های جداگانه‌ای هم وجود دارند که مایلند خود را جزو همان حزب سوسیال دمکرات واحد قلمداد نمایند: گروه تروتسکی، دو گروه «وپریود»^۱ و «بلشویک‌های حزبی»^۲. این موضوع در پاریس و وین (برای مثال دو مرکز مخصوصاً بزرگ را می‌گیرم) بر همه مارکسیست‌ها به خوبی معلوم است.

این جا است که تروتسکی از لحاظ معینی حق دارد: این واقعاً فراکسیون‌بندی است، این حقیقتاً هرج و مرج است!

«فراکسیون‌بندی» یعنی وحدت اسمی (در گفتار همه از یک حزب هستند) و پراکندگی واقعی (در

سر تاکتیک نمی‌شود. چیزی که وجود دارد گسیختگی کامل بین حزب و انحلال‌طلبان است. حزب در ژانویه سال ۱۹۱۲ رسماً اعلام داشت انحلال‌طلبان به وی تعلق ندارند. تروتسکی غالباً این گسیختگی را «انشعاب» می‌نامد. ما درباره این نام‌گذاری ذیلاً جداگانه صحبت خواهیم کرد. ولی قدر مسلم این است که کلمه «فراکسیون‌بندی» با حقیقت مغایرت دارد.

این کلمه، همان طور که ما متذکر شدیم، تکرار غیرنقدانه، غیرعقلایی و بی‌معنای آن چیزی است که دیروز، یعنی در دورانی که دیگر سپری شده، صحیح بود. هنگامی که تروتسکی برای ما از «هرج و مرج مبارزه فراکسیونی» صحبت می‌کند (رجوع شود به شماره ۱، ص ۵ و ۶ و بسیاری از صفحات دیگر) فوراً واضح می‌شود که همانا کدام گذشته سپری شده‌ای است که با زبان وی سخن می‌گوید.

به وضع کنونی از دریچه چشم کارگران جوان روس که اکنون نه دهم مارکسیست‌های متشکل روسیه را تشکیل می‌دهند بنگرید. کارگر جوان در مقابل خود سه نمونه از نظریات و جریانات مختلف جنبش کارگری را در مقیاس وسیع مشاهده می‌نماید: «پراودیست‌ها» در پیرامون روزنامه‌ای با تیراژ ۴۰۰۰۰ نسخه، «انحلال‌طلبان» (۱۵۰۰۰ نسخه) و ناردنیک‌های چپ (۱۰۰۰۰ نسخه). پیکره‌های مربوط به تیراژ، وسعت میدان موعظه‌های معین را برای خواننده روشن می‌نمایند.

حال سؤال می‌کنیم که آیا «هرج و مرج» در این مورد چه معنی دارد؟ تروتسکی عبارت پرآواز و توخالی را دوست دارد؛ این موضوع را همه می‌دانند، ولی لفظ «هرج و مرج» فقط یک عبارت‌پردازی نیست بلکه علاوه بر آن این است که می‌خواهند مناسباتی را که دیروز در خارجه وجود داشت بر زمینه روسیه امروز منتقل نمایند (یا به عبارت صحیح‌تر برای منتقل نمودن آن تلاش بیهوده به عمل می‌آورند) این است اصل مطلب.

هیچ «هرج و مرج» در مبارزه مارکسیست‌ها با ناردنیک‌ها وجود ندارد. باید امیدوار بود که حتی تروتسکی نیز جرأت ادعای این موضوع را نداشته باشد. در مدتی متجاوز از ۳۰ سال، یعنی از همان آغاز ظهور مارکسیسم، مارکسیست‌ها با ناردنیک‌ها در مبارزه‌اند. علت این مبارزه مغایرت اساسی منافع و نظریات دو طبقه مختلف یعنی

^۱ - «بلشویک‌های حزبی» گروه کوچکی از سازشکاران بودند. نلین آن‌ها را «تروتسکیست‌های ناپیگیر» نامیده است. کامنف، ریکف، زینویف و سایر سازشکاران از آن جمله بودند. سازشکاران، به اتفاق انحلال‌طلبان، گروه وپریود، تروتسکی و سایرین بر ضد نلین شدیداً مبارزه می‌کردند و با قرارهایی که در کنفرانس پراگ صادر شده بود، مخالفت می‌ورزیدند.

^۲ - «منشویک‌های حزبی»: رجوع شود به توضیح منشویک‌های حزبی.

تروتسکی موجودیت واقعیشان منحصراً از نظر پاریس و وین است و به هیچ وجه از نظر روسیه نیست تا چه اندازه‌ای دارای سیمای معینی هستند. مثلاً نظریه‌های ماخیزیستی گروه ماخیزست «وپریود» معین است؛ نفی قطعی این نظریه‌ها و دفاع از مارکسیسم در ردیف تقبیح نظری انحلال‌طلبان از طرف «منشویک‌های حزبی» نیز معین است. ولی تروتسکی به هیچ وجه دارای روش مسلکی و سیاسی معینی نیست زیرا داشتن پروانه «غیر فراکسیونیسیم» (به طوری که ما اکنون مفصلاً خواهیم دید) معنایش داشتن پروانه آزادی کامل برای پرواز از یک فراکسیون دیگر و بالعکس است.

نتیجه:

۱) تروتسکی اهمیت تاریخی اختلافات مسلکی بین جریان‌ها و فراکسیون‌ها را در مارکسیسم با وجودی که این اختلافات سراسر تاریخ ۲۰ ساله سوسیال‌دمکراسی را پر کرده و (به طوری که ما باز نشان خواهیم داد) به مسایل اساسی دوره کنونی مربوط می‌شود، توضیح نداده و نمی‌فهمد.

۲) تروتسکی به خصوصیات اصلی فراکسیونیسیم که عبارت از شناسایی اسمی وحدت و پراکندگی واقعی است پی نبرده است.

۳) تروتسکی در زیر لوای «غیر فراکسیونیسیم»، از یکی از فراکسیون‌های مقیم خارجه که در بی‌مسلکی و بی‌زمینه‌گی در جنبش کارگری روسیه مقام خاصی دارد پشتیبانی می‌نماید.

هر فلز براقی طلا نیست. جملات تروتسکی بسیار پر زرق و برق و پرهیاهو ولی تماماً عاری از مضمون است.

۲- درباره انشعاب

معترضانه به ما می‌گویند: «اگر شما پراودیست‌ها از فراکسیونیسیم یا به عبارت دیگر شناسایی اسمی وحدت و پراکندگی در عمل پیروی نمی‌کنید در عوض پیرو بدتر از آن یعنی انشعاب‌طلبی هستید.» این گفته تروتسکی است که چون نمی‌تواند در افکار خود تعمق کند و سر و ته عبارت خود را به هم مربوط سازد گاهی بر ضد فراکسیونیسیم نعره می‌کشد و زمانی فریاد می‌کند: «انشعاب یکی پس از دیگری به فتوحاتی می‌رسد که حکم خودکشی دارد» (شماره ۱، ص ۶).

این اظهار تنها یک معنی می‌تواند داشته باشد و آن این که: «پراودیست‌ها یکی پس از دیگری به فتوحاتی می‌رسند» (این مدرک موفق قابل تحقیقی

کردار تمام گروه‌ها مستقلند و با یکدیگر مانند دول مختار وارد مذاکره و سازش می‌شوند).

«هرج و مرج» یعنی فقدان: ۱) اطلاعات موثق قابل تحقیق درباره ارتباط این فراکسیون‌ها با جنبش کارگری در روسیه ۲) فقدان مدارک برای قضاوت درباره سیمای حقیقی مسلکی و سیاسی این فراکسیون‌ها مثلاً دوره کامل دو ساله ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ را در نظر بگیرید. همان‌طور که می‌دانیم این سال‌ها، سال‌های رونق و اعتلای جنبش کارگری است که در آن هر جریان و خط مشی که دامنه کم و بیش وسیعی داشت (و درسیاست فقط دامنه وسیع حساب است) نمی‌توانست در انتخابات دومای چهارم، در جنبش اعتصابی، در روزنامه‌های علنی، در اتحادیه‌های حرفه‌ای و در تبلیغات مربوط به بیمه و غیره انعکاس پیدا نکند. ولی هیچ یک از این پنج فراکسیون موجود در خارجه طی تمام دوره این دو سال در هیچ یک از این تظاهرات جنبش وسیع کارگری در روسیه، که اکنون به آن‌ها اشاره شد، مطلقاً به هیچ طرز مشهودی خود را نشان ندادند!

این واقعیتی است که تحقیق آن برای هر کس سهل است. و این واقعیت ثابت می‌کند که ما حق داشتیم تروتسکی را نماینده «بدترین بقایای فراکسیونیسیم» بنامیم.

تمام کسانی که کما بیش با جنبش کارگری در روسیه آشنایی دارند تروتسکی را که در گفتار غیرفراکسیونی است، آشکارا نماینده فراکسیون تروتسکی می‌شناسند؛ این فراکسیونیسیم است زیرا هر دو علامت اساسی در آن موجود است: ۱) قبول وحدت در گفتار ۲) جداسازی گروه‌ها در کردار. این بقایای فراکسیونیسیم است زیرا در آن هیچ گونه ارتباط جدی با جنبش وسیع کارگری روسیه نمی‌توان یافت.

بالاخره این بدترین شکل فراکسیونیسیم است زیرا فاقد هر گونه صراحت مسلکی و سیاسی است. وجود این صراحت را نه در مورد پراودیست‌ها می‌توان انکار کرد (حتی ل. مارتف، مخالف قطعی ما نیز هم پیوستگی و «انضباط» ما را در پیرامون قرارهای رسمی مربوط به تمام مسایلی که همه از آن مسبقند، تصدیق می‌نماید) و نه در مورد انحلال‌طلبان (آن‌ها، یا به هر حال برجسته‌ترین آن‌ها، دارای سیمای بسیار معینی هستند که لیبرالی است نه مارکسیستی).

در این مورد نمی‌توان انکار نمود که یک قسمت از آن فراکسیون‌هایی هم که مثل فراکسیون

انحلال‌طلبی ناصحیح و «انشعاب‌طلبانه» می‌دانند. شباهت (و قرابت اساسی سیاسی) تمام این گروه‌ها به انحلال‌طلبان نیز در همین نکته است.

هر آینه روش ما نسبت به انحلال‌طلبی از نقطه نظر نظریه و اصول نادرست است، در این صورت می‌بایستی تروتسکی آشکارا بگوید، صریحاً اظهار کند، بدون لطایف‌الحیل نشان دهد که این نادرستی را در چه چیزی می‌داند. ولی تروتسکی سال‌ها است که از این نکته اساسی احتراز می‌جوید.

اگر از نقطه نظر عملی و در جریان تجربه جنبش، روش ما نسبت به انحلال‌طلبی مردود است؛ پس باید این تجربه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؛ کاری که باز هم تروتسکی نمی‌کند. او اقرار می‌کند که «تعداد کثیری از کارگران پیشرو عامل مؤثر انشعاب (بخوان: عامل مؤثر خط مشی و تاکتیک و سیستم و سازمان پرآودا) می‌شوند». علت چیست که یک چنین پدیده اندوه‌باری که بنا به اعتراف خود تروتسکی تجربه هم آن را تأیید کرده و حاکی است که کارگران پیشرو و آن هم تعداد کثیری از آنان طرفدار پرآودا هستند؛ صورت وقوع پیدا می‌کند؟ تروتسکی جواب می‌دهد: به علت «پریشانی کامل سیاسی» این کارگران پیشرو.

شکی نیست که این توضیح برای تروتسکی و برای هر پنج فراکسیون مقیم خارجه و برای انحلال‌طلبان فوق‌العاده خوشایند است. تروتسکی خیلی دوست دارد «با قیافه دانشمندآبانه» و با جملات پر طمطراق و پر آب و تاب در مورد پدیده‌های تاریخی توضیحاتی بدهد که خوشایند خود او است. وقتی که «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» «عامل مؤثر» یک خط مشی سیاسی و حزبی می‌شوند که با خط مشی تروتسکی مطابقت ندارد، آن وقت تروتسکی بدون خجالت قضیه را فوراً صاف و پوست‌کنده این طور حل می‌کند؛ این کارگران پیشرو «در حالت پریشانی کامل سیاسی» هستند و حال آن که خود تروتسکی گویا در حالت پایداری سیاسی و دارای خط مشی روشن و صحیح است! ... و آن وقت همین تروتسکی سر و سینه‌زنان فراکسیون‌نیم، محفل‌بازی و تحمیل اراده روشنفکران بر کارگران را به باد ناسزا می‌گیرد! راستی وقتی انسان این چیزها را می‌خواند بی‌اختیار از خود سؤال می‌نماید آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند می‌شود؟ حزب مسئله انحلال‌طلبی و تقبیح آن را از سال ۱۹۰۸ در قبال «کارگران پیشرو» طرح کرد و موضوع

است که با بررسی جنبش وسیع کارگری روسیه ولو در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ به ثبوت می‌رسد) ولی من که تروتسکی هستم پراودیست‌ها را (۱) به مثابه انشعاب‌طلبان (۲) به مثابه سیاسیونی که خودکشی می‌کنند، تقبیح می‌نمایم. این موضوع را مورد تحلیل قرار دهیم.

اول از همه از تروتسکی تشکر می‌کنیم: چندی پیش (از اوت ۱۹۱۲ تا فوریه ۱۹۱۴) او از ف. دان پیروی می‌کرد که چنان چه می‌دانیم شیوه ضد انحلال‌طلبی را مورد تهدید قرار داده و همگان را به «کشتن» آن دعوت می‌کرد. اکنون تروتسکی خط مشی ما را (و حزب ما را) - آقای تروتسکی عصبانی نشوید بالاخره این حقیقتی است! - تهدید به «کشتن» نمی‌کند ولی فقط پیشگویی می‌نماید که این خط مشی خود خویشتن را خواهد کشت!

این به مراتب ملایم‌تر است این طور نیست؟ این تقریباً «غیرفراکسیون‌نیم» است، این طور نیست؟ ولی شوخی را کنار می‌گذاریم (گو این که شوخی یگانه وسیله جواب ملایم به عبارت‌پردازی غیرقابل تحمل تروتسکی است).

«خودکشی» تنها یک عبارت‌پردازی و آن هم یک عبارت توخالی و فقط «تروتسکیسم» است. انشعاب‌طلبی تهمت جدی سیاسی است. این تهمت را خواه انحلال‌طلبان و خواه تمام گروه‌های پیش‌گفته که از نقطه نظر وین و پاریس بدون شک وجود دارند با هزاران لحن بر ضد ما تکرار می‌کنند. تمام آن‌ها این تهمت جدی سیاسی را به طور فوق‌العاده غیرجدی تکرار می‌کنند. به تروتسکی بنگرید. او تصدیق کرد که «انشعاب (بخوان پراودیست‌ها) یکی پس از دیگری به فتوحاتی می‌رسند که حکم خودکشی دارد». او به این قسمت چنین اضافه می‌کند: «تعداد کثیری از کارگران پیشرو در حال پریشانی کامل سیاسی، اغلب خودشان عامل مؤثر انشعاب می‌شوند» (شماره ۱، ص ۶).

آیا می‌توان نمونه‌هایی یافت که در مورد طرز برخورد با این مسئله از این کلمات غیرجدی‌تر باشد؟ شما ما را به انشعاب‌طلبی متهم می‌کنید در صورتی که ما در عرصه جنبش کارگری روسیه مطلقاً چیزی جز انحلال‌طلبی در برابر خود نمی‌بینیم. شما می‌خواهید بگویید که روش ما نسبت به انحلال‌طلبی صحیح نیست؟ در حقیقت هم تمام گروه‌های فوق‌الذکر مقیم خارجه، هر قدر هم که با یکدیگر فرق داشته باشند، در یک نکته اشتراک نظر دارند و آن این که روش ما را نسبت به

و ما از لحاظ وظیفه روزنامه‌نگاری خود، در جواب فریادهای مکرر و انشعابا، از تکرار مدارک دقیق تکذیب نشده و غیرقابل تکذیب خسته نخواهیم شد. در دومای دوم ۴۷ درصد نمایندگان زمره کارگران، در دومای سوم ۵۰ درصد و در دومای چهارم ۶۷ درصد نمایندگان این زمره بلشویک بودند. این جا است اکثریت «کارگران پیشرو»، این جا است حزب، این جا است وحدت عقیده و وحدت عمل اکثریت کارگران آگاه.

انحلال‌طلبان معترضانه می‌گویند (رجوع شود به مقاله بولکین، ل.م در شماره سوم «ناشا زاریا») چرا ما زمره‌های مختلف دوران استولیبینی را مدرک قرار می‌دهیم؟ این اعتراض نامعقول و از روی سوء نیت است. آلمان‌ها موفقیت خود را از روی قانون انتخاباتی بیسمارک، که زنان را از حق انتخاب محروم می‌کند می‌سنجند. فقط دیوانگان ممکن است مارکسیست‌های آلمان را که موفقیت‌های خود را با قانون انتخاباتی موجود می‌سنجند و در عین حال به هیچ وجه منکر نقایص ارتجاعی آن نیستند برای این کار مورد سرزنش قرار دهند.

به همین منوال هم ما بدون این که از زمره‌های انتخاباتی و مقررات زمره‌ای دفاع کرده باشیم موفقیت‌های خود را با قانون انتخاباتی موجود سنجیده‌ایم. در هر سه دوما (دوم و سوم و چهارم) زمره‌های مختلف وجود داشت و در داخل زمره به خصوص کارگران یعنی در داخل سوسیال دمکراسی تغییرات کاملی علیه انحلال‌طلبان به وجود آمد. هر کس نمی‌خواهد خود و دیگران را فریب بدهد باید به این واقعیت عینی پیروزی وحدت‌کارگری علیه انحلال‌طلبان اعتراف نماید. اعتراض دیگر هم کمتر از این «معقول» نیست که می‌گوید: «به فلان یا بهمان بلشویک، منشویک‌ها و انحلال‌طلبان هم رأی دادند (یا در انتخابش شرکت جستند)». بسیار خوب! ولی مگر این موضوع درباره ۵۳ درصد نمایندگان غیربلشویک دومای دوم و ۵۰ درصد دومای سوم و ۳۳ درصد دومای چهارم نیز صدق نمی‌کند؟

اگر ممکن بود به جای پیکره‌های مربوط به نمایندگان، پیکره‌های مربوط به انتخاب‌کنندگان یا نمایندگان کارگران و غیره را مدرک قرار داد ما به کمال میل این کار را می‌کردیم. ولی یک چنین مدارکی که مشروح‌تر باشد در دست نیست و بنابراین «معترضین» فقط خاک به چشم مردم می‌پاشند.

«انشعاب» با گروه کاملاً معینی از انحلال‌طلبان (یعنی: گروه «ناشا زاریا») یا به عبارت دیگر این موضوع که تشکیل حزب امکان‌پذیر نیست مگر بدون این گروه و بر ضد آن در ژانویه سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال پیش مطرح گردید. اکثریت هنگفت کارگران پیشرو بر له پشتیبانی از «خط مشی ژانویه ۱۹۱۲» اظهار نظر نمودند. خود تروتسکی که از «فتوحات» و «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» سخن می‌گوید به این حقیقت اعتراف دارد. منتها تروتسکی گریبان خود را این طور خلاص می‌کند که صاف و ساده این کارگران پیشرو را با کلمات «انشعاب‌طلب» و «پریشان‌های سیاسی» دشنام می‌دهد!

اشخاصی که عقل خود را از دست نداده باشند از این قضایا استنتاج دیگری می‌نمایند. هر جا اکثریت کارگران آگاه در پیرامون تصمیمات دقیق و صریح گرد آمده باشند آن جا وحدت عقیده و عمل وجود دارد، آن جا حزبیت و حزب وجود دارد.

هر جا دیدیم کارگران انحلال‌طلب را «از مقام خود معزول نموده اند» و یا دیدیم نیم دوجینی از گروه‌های مقیم خارجه مدت دو سال به هیچ وجه ارتباط خود را با جنبش وسیع کارگری روسیه ثابت نکرده‌اند، همان جا پریشانی و انشعاب‌طلبی حکمفرماست. این که تروتسکی اکنون تلاش دارد کارگران را به عدم اجرای قرارهای آن «واحد کلی» که مورد قبول مارکسیست‌های پراودیست است متقاعد سازد؛ در عین حال تلاشی است برای برهم زدن جنبش و ایجاد انشعاب.

این‌ها تلاش‌های زبانونه‌ای است ولی بالاخره باید پرده از رخسار این پیشوایان گروه‌های روشنفکری که از خودپسندی کارشان به عنان‌گسیختگی کشیده برداشت زیرا خود مولد انشعابند و آن گاه فریاد و انشعابا برمی‌آورند و پس از این که طی متجاوز از دو سال در برابر «کارگران پیشرو» دچار شکست کامل گردیده‌اند با بی‌شرمی شگفتی به تصمیمات و اراده این کارگران پیشرو تف می‌اندازند و آنان را «پریشان‌های سیاسی» می‌نامند. آخر این که همان شیوه‌های نوزدرف یا ایودوشکاگالاولیف^۲ است.

۲- نوزدرف تیپ مالک آشوب‌طلب و جنجال‌کن و کلاهبرداری است که در کتاب ن. گوگل موسوم به «ارواح مرده» توصیف شده است. ایودوشکاگالاولیف تیپ مالک - فئودال سالوس و متظاهری است که در کتاب م. ای. سالتیکف اشچدرین موسوم به «حضرات گالاولیف‌ها» توصیف شده است.

بسیار خوب آقایان! ولی چه مانعی داشت که شما بر ضد «غاصبین» متحد شده و نمونه وحدت را به «کارگران پیشرو» نشان می‌دادید؟ آیا اگر کارگران پیشرو از یک طرف وحدت همه یعنی انحلال‌طلبان و غیرانحلال‌طلبان را بر ضد غاصبین و از طرف دیگر تنها «غاصبین» یا «انشعاب‌طلبان» و غیره را می‌دیدند از دسته اول پشتیبانی نمی‌نمودند؟

اگر اختلاف نظرها فقط ساخته و پرداخته و غیره «لنینیست‌ها» است و وحدت انحلال‌طلبان، پلخانفیست‌ها، و پرودیست‌ها، تروتسکیست‌ها و سایرین عملاً امکان دارد، پس چرا شما خودتان طی مدت دو سال نمونه آن را نشان ندادید؟

در اوت سال ۱۹۱۲ کنفرانس «اتحادطلبان» تشکیل گردید. بلافاصله تفرقه شروع شد: پلخانفیست‌ها مطلقاً از شرکت امتناع ورزیدند، و پرودیست‌ها شرکت کردند ولی با اعتراض و افشای واهی بودن کلیه این بساط بازگشتند.

کسانی که «متحد شدند» انحلال‌طلبان، لتونی‌ها، تروتسکیست‌ها (تروتسکی و سمکوفسکی)، قفقازی‌ها^۱ و گروه ۷ نفری^۲ بودند. ولی آیا متحد شدند؟ ما همان وقت گفتیم که خیر، این فقط استتار انحلال‌طلبی است. آیا حوادث گفته ما را تکذیب نمود؟

درست پس از یک سال و نیم در فوریه سال ۱۹۱۴ معلوم می‌شود:

(۱) که گروه هفت نفری از هم می‌پاشد، بوریانف از آن خارج می‌شود.

(۲) که در بین «گروه شش نفری» باقیمانده جدید، چخیدزه و تولیاکف یا یکی دیگر نمی‌توانند در مورد جواب به پلخانف هماهنگی حاصل نمایند. آن‌ها در مطبوعات اظهار می‌نمایند که به وی جواب خواهند داد ولی نمی‌توانند جواب بدهند.

(۳) که تروتسکی، که عملاً اکنون چندین ماه است از «لوچ» ناپدید شده راه تفرقه در پیش گرفته و مجله‌ای از خود به نام «باربا» منتشر نموده است. تروتسکی که به مجله نامبرده عنوان «غیر فراکسیون» می‌دهد، به این وسیله صریحاً می‌گوید (این موضوع برای تمام کسانی که کم و

اما پیکره مربوط به گروه‌های کارگری که به روزنامه‌های دارای روش‌های مختلف کمک می‌کردند از چه قرار است؟ طی دو سال (۱۹۱۲-۱۹۱۳) ۲۸۰۱ گروه بر له پراودا و ۷۵۰ گروه بر له لوچ بوده‌اند.^۳ هر کس می‌تواند درباره صحت این ارقام تحقیق نماید و احدی هم در صدد تکذیب آن‌ها برنیامده است.

پس کجاست وحدت عمل و اراده اکثریت «کارگران پیشرو» و کجاست نقض اراده اکثریت؟ «غیر فراکسیونیم» تروتسکی همانا از لحاظ نقض گستاخانه اراده اکثریت کارگران، انشعاب‌طلبی است.

۳- از هم پاشیدن ائتلاف ماه اوت

ولی یک وسیله دیگر خیلی مهم هم برای تحقیق صحت و حقانیت اتهامات تروتسکی درباره انشعاب‌طلبی وجود دارد.

شما معتقدید که همانا «لنینیست‌ها» هستند که انشعاب‌طلبند؟ بسیار خوب. فرض کنیم که حق با شما است. ولی اگر حق با شما است پس چرا تمام فراکسیون‌ها و گروه‌های دیگر امکان وحدت با انحلال‌طلبان را بدون «لنینیست‌ها» و بر ضد «انشعاب‌طلبان» ثابت نکردند؟ اگر ما انشعاب‌طلبیم پس چرا شما اتحادطلبان خودتان با انحلال‌طلبان متحد نشدید؟ آخر شما به این وسیله امکان وحدت و نفع آن را عملاً به کارگران نشان می‌دادید!

وقایع را به یاد آوریم. در ژانویه سال ۱۹۱۲ «لنینیست‌ها» ی «انشعاب‌طلب» اعلام می‌کنند که حزب بدون انحلال‌طلبان و ضد آن‌ها می‌باشند. در مارس سال ۱۹۱۲ تمام گروه‌ها و «فراکسیون‌ها»، انحلال‌طلبان، تروتسکیست‌ها، و پرودیست‌ها، «بلشویک‌های حزبی» و «منشویک‌های حزبی» در اوراق روسی خود و در صفحات روزنامه سوسیال دمکرات آلمانی موسوم به «Vorwärts» بر ضد این «انشعاب‌طلبان» متحد می‌شوند. همه متفقاً، یک دل و یک جهت، هم‌صدا و متحد ناسزاگویان لقب «غاصب» و «اغواگر» و القاب دیگری که به همین اندازه دلنواز و محبت‌آمیز است به ما می‌دهند.

^۱ - «قفقازی‌ها» انحلال‌طلبانی هستند که در کنفرانس انحلال‌طلبان منعقد در اوت سال ۱۹۱۲ به نمایندگی از طرف سازمان‌های قفقاز شرکت ورزیدند.

^۲ - گروه هفت نفری، هفت نفر نماینده از منشویک‌های انحلال‌طلب بودند که در فراکسیون سوسیال دمکرات در چهارمین دومای دولتی عضویت داشتند.

^۳ - تا اول آوریل سال ۱۹۱۴ طبق حساب مقدماتی ۴۰۰۰ گروه بر له «پراودا» (از اول ژانویه ۱۹۱۲) و ۱۰۰۰ گروه بر له انحلال‌طلبان و تمام متفقین آن‌ها رأس دادند.
- به پیش - م.

اشخاص بی‌طرف به طریق اولی باید برای تروتسکی دارای اعتبار باشد!

تصور می‌رود کافی باشد؟ کسانی که به ما نسبت انشعاب‌طلبی و عدم تمایل یا عدم توانایی به کنار آمدن با انحلال‌طلبان را می‌دادند خودشان با آن‌ها دمساز نشدند. ائتلاف اوت واهی درآمد و از هم پاشید. تروتسکی که این از هم پاشیدگی را از خوانندگان خود مخفی می‌کند، آن‌ها را فریب می‌دهد.

تجربه مخالفین ما حقانیت ما را ثابت نمود، ثابت نمود که کار کردن با انحلال‌طلبان غیرممکن است.

۴- اندرزهای یک آشتی‌طلب به

«گروه هفت نفری»

سرمقاله شماره یک «باربا» تحت عنوان «انشعاب فراکسیون دوما» حاوی اندرزهای یک آشتی‌طلب به گروه هفت نفری نمایندگان دومای دولتی است که از انحلال‌طلبی پیروی نموده (یا به سوی انحلال‌طلبی گرایش دارند). مضمون اصلی این اندرزها بدین قرار است:

«در کلیه مواردی که سازش با فراکسیون‌های دیگر ضروری می‌گردد در نوبت اول باید به گروه شش نفری^۹ مراجعه نمود» (ص ۲۹).

این اندرز عاقلانه‌ای است که ضمناً از قرار معلوم موجب اختلاف نظر تروتسکی با انحلال‌طلبان «لوچ» می‌باشد. از همان آغاز مبارزه دو فراکسیون در دوما، از هنگام قطعنامه مجلس مشاوره تابستان سال ۱۹۱۳^{۱۰} پروادیس‌ها از همین نظر پیروی می‌کردند. فراکسیون کارگری سوسیال دمکرات روسیه پس از انشعاب هم به کرات در مطبوعات اعلام داشت که علیرغم امتناع‌های مکرر «گروه هفت نفری»، به پیروی از این خط مشی ادامه می‌دهد.

ما از همان آغاز کار، از همان هنگام صدور قطعنامه مجلس مشاوره تابستان، فکر کرده و می‌کنیم که سازش در مسایل مربوط به فعالیت در

بیش با موضوع آشنایی دارند روشن است) «ناشا زاریا» و «لوچ» به عقیده او، یعنی تروتسکی، اتحادطلبان بد یعنی «فراکسیون نیست» از کار درآمدند.

تروتسکی گرامی، اگر شما اتحاد طلب هستید، اگر شما وحدت با انحلال‌طلبان را ممکن می‌دانید، اگر شما به اتفاق آنان از ایده‌های اساسی تنظیمی ماه اوت ۱۹۱۲ («باربا») شماره ۱ ص ۶، مقاله تحت عنوان «از طرف هیئت تحریریه» پیروی می‌نمایید، پس چرا خودتان در «ناشا زاریا» و «لوچ» با انحلال‌طلبان یکی نشدید؟

وقتی که هنوز قبل از انتشار مجله تروتسکی، در «سورنایا رابوچایاگازتا» (روزنامه کارگری شمال) مقاله غیض‌آلودی درباره سیمای «نامعین» مجله و این که راجع به آن «در محافل مارکسیستی خیلی زیاد صحبت می‌شد» منتشر گردید، آن وقت روزنامه «پوت پرودی» (راه حقیقت) شماره ۳۷^۸ طبعاً مجبور بود خلاف حقیقت را فاش سازد: «در محافل مارکسیستی» از یادداشت محرمانه تروتسکی بر ضد اعضاء «لوچ» صحبت می‌شد. سیمای تروتسکی و جدا شدن او از ائتلاف اوت کاملاً معلوم گردید.

۴) AN که پیشوای مشهور انحلال‌طلبان قفقاز است و زمانی علیه ل. سدوف سخن گفته بود (و در ازاء آن از طرف ف. دان و شرکاء در محضر عام مورد سرزنش قرار گرفت) اکنون سر و کله‌اش در «باربا» پیدا می‌شود. فقط این موضوع نامعلوم می‌ماند که آیا قفقازی‌ها اکنون با تروتسکی مایلند بروند یا با دان؟

۵) مارکسیست‌ها لتونی که یگانه سازمان کاملاً مسلم «ائتلاف اوت» بودند رسماً از آن خارج شدند و در قطعنامه کنگره اخیر خود (سال ۱۹۱۴) اظهار داشتند که:

«تلاش آشتی‌طلبان برای این که به هر وسیله‌ای شده است با انحلال‌طلبان متحد شوند (کنفرانس اوت سال ۱۹۱۲) بی‌فایده از کار درآمد و اتحادطلبان خودشان به وابستگی مسلکی و سیاسی انحلال‌طلبان دچار شدند».

این موضوع را، پس از یک تجربه یک سال و نیمه، سازمانی اظهار کرده است که خودش دارای خط مشی بی‌طرفانه بوده و مایل نیست با هیچ یک از دو مرکز ارتباط حاصل نماید. این تصمیم

^۹ - گروه شش نفری، شش نماینده از بلشویک‌ها بودند که در فراکسیون سوسیال دمکرات در چهارمین دومای دولتی عضویت داشتند.

^{۱۰} - لنین مجلس مشاوره کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه با کارمندان حزبی را در نظر دارد که از ۲۳ سپتامبر تا اول اکتبر سال ۱۹۱۳ در ده پروونین جریان داشت. این مجلس مشاوره برای رعایت پنهان‌کاری مجلس مشاوره «اوت» (یا «تابستان») نامیده می‌شد.

^۸ - رجوع شود به جلد بیستم کلیات، ص ۱۴۰-۱۴۲.

افراد حزبی سازش یعنی تلاش برای جلب دیگران به عملی نمودن خط مشی حزبی.

مثلاً ترودویک‌ها حزب ندارند. آن‌ها «سازش» را به معنای «تنظیم» به اصطلاح «آزادانه» خط مشی می‌فهمند، امروز با کادتها هستند و فردا با سوسیال دمکرات‌ها. ولی ما کلمه سازش با ترودویک‌ها را به معنای به کلی متفاوتی می‌فهمیم: ما در تمام مسایل مهم مربوط به تاکتیک دارای قرارهای حزبی هستیم و هرگز از این قرارها عدول نخواهیم کرد. اما سازش با ترودویک‌ها برای ما معنایش جلب آنان به جانب خودمان، متقاعد نمودن آنان به حقانیت ما و خودداری نکردن از عملیات مشترک بر ضد اعضای باند سیاه و بر ضد لیبرال‌ها است.

این که تروتسکی تا چه حدی این تفاوت ساده‌ای را که از نقطه نظر حزبی و غیرحزبی بین سازش‌ها وجود دارد، فراموش نموده (بیهوده که با انحلال‌طلبان نبوده است!) از استدلال زیرین وی معلوم می‌شود:

«لازم است افراد مورد اطمینان انترناسیونال، هر دو قسمت منشعب شده هیئت نمایندگی مجلس ما را دعوت نموده، به اتفاق آنان آن چه را که موجب اتحاد و آن چه را که موجب انشعاب آنان است مورد بررسی قرار دهند... ممکن است قطعنامه تاکتیکی مشروحو تنظیم نمود که اصول تاکتیک مجلس در آن تصریح شده باشد» (شماره ۱، ص ۲۹-۳۰).

این یک نمونه شاخص و کاملاً نمونه‌وار از شیوه انحلال‌طلبانه طرح مسئله است! مجله تروتسکی حزب را فراموش می‌کند: در حقیقت هم آیا به خاطر سپردن این جزئیات لزومی دارد؟

در اروپا (تروتسکی دوست دارد بی‌مورد از اصول اروپایی صحبت کند) هر وقت احزاب مختلف با یکدیگر سازش می‌کنند یا عقد اتحاد می‌بندند کار بدین طریق صورت می‌پذیرد: نمایندگان آن‌ها جمع می‌شوند و قبل از هر چیز نکات مورد اختلاف را روشن می‌نمایند (همان چیزی که انترناسیونال در مورد روسیه هم در دستور روز قرار داده بود، بدون این که ادعای ناسنجیده کائوتسکی را مبنی بر این که حزب سابق وجود ندارد در قطعنامه وارد کند). نمایندگان پس از روشن نمودن نکات مورد اختلاف، معین می‌کنند که در مورد مسایل مربوط به تاکتیک و سازمان و غیره چه قرارهایی (قطعنامه‌هایی، شرایطی و غیره) باید در کنگره‌های هر دو حزب

دوما مطلوب و ممکن است. این سازش‌ها که در مورد دمکرات‌های خرده بورژوازی روستا (ترودویک‌ها) به کرات عملی شده، طبیعتاً در مورد سیاست‌مداران کارگری خرده بورژوا و لیبرال عملی نمودنش به طریق اولی ممکن و ضروری است.

نباید در اختلاف‌نظرها مبالغه کرد. باید مستقیماً به چهره واقعیت نگریست: «گروه هفت نفری» افرادی هستند که به سوی انحلال‌طلبی گرایش دارند، آن‌ها دیروز کاملاً از دان پیروی می‌کردند و امروز با اندوه و حسرت نظر خود را از دان به سوی تروتسکی و از تروتسکی به سوی دان می‌اندازند. انحلال‌طلبان گروهی طرفدار کار علنی هستند که از حزب منشعب شده و از سیاست کارگری لیبرالی پیروی می‌نمایند. چون این گروه کار مخفی را نفی می‌کنند، لذا در امور مربوط به ساختمان حزب و جنبش کارگری از هیچ گونه وحدتی با آن‌ها نمی‌توان سخن گفت. هر کس غیر از این فکر می‌کند کاملاً در گمراهی است و عمق تغییراتی را که پس از سال ۱۹۰۸ به وقوع پیوسته است در نظر نمی‌گیرد.

ولی سازش با این گروه خارج حزبی یا جنب حزبی البته در مورد مسایل مسایل جداگانه جایز است: ما باید این گروه را هم مثل ترودویک‌ها همیشه مجبور نماییم بین سیاست کارگری (پراودایی) و لیبرالی یکی را انتخاب نمایند. مثلاً در مسئله مبارزه در راه آزادی مطبوعات با کمال وضوح آشکار شد که انحلال‌طلبان بین شیوه لیبرالی طرح مسئله که مطبوعات بدون سانسور را نفی می‌کند یا آن را به طاق نسیان می‌سپارد، و شیوه عکس آن، یعنی سیاست کارگری، متزلزل و مرددند.

سازش با گروه هفت نفری نمایندگان کارگری لیبرال در چارچوب سیاست دوما، که مهم‌ترین مسایل یعنی مسایل مربوط به خارج دوما در آن مستقیماً مطرح نمی‌شود، ممکن و مطلوب است. در این مورد بود که تروتسکی از انحلال‌طلبان روی برگرداند و به خط مشی مجلس مشاوره حزبی تابستان (۱۹۱۳) گروید.

فقط نباید فراموش کرد که از نقطه نظر گروه خارج حزبی مفهوم کلمه سازش به هیچ وجه آن چیزی نیست که معمولاً افراد حزبی درک می‌کنند. برای افراد غیر حزبی «سازش» در دوما معنایش «تنظیم قطعنامه یا خط مشی تاکتیکی» است. برای

قطعنامه‌های کنگره‌ها یا کنفرانس‌های خود آشنا کنند و مسئله مربوط به روش خود را نسبت به قطعنامه‌های ما یا نسبت به قطعنامه کنگره بیطرف لتونی‌ها در سال ۱۹۱۴ و غیره صریحاً در کنگره آتی خود مطرح نمایند.

این است آن چه که «کارگران پیشرو»ی روسیه به طرح‌سازان رنگارنگ خواهند گفت، این است آن چه که مثلاً مارکسیست‌های متشکل پترزبورگ در مطبوعات مارکسیستی هم اکنون گفته‌اند. آیا میل تروتسکی بر این قرار گرفته است که این شرایط را که برای انحلال‌طلبان نوشته شده است نادیده انگارد؟ این برای خود تروتسکی بدتر خواهد بود. ما موظفیم این موضوع را به خوانندگان یادآور شویم که این طرح‌سازی‌های «اتحاد طلبانه» (از نوع اتحاد ماه اوت) که در آن نمی‌خواهند اراده اکثریت کارگران آگاه روسیه را به حساب آورند، بسیار مضحک است.

۵- نظریات انحلال‌طلبانه تروتسکی

تروتسکی در مجله جدید خود کوشیده است حتی المقدور کمتر درباره کنه نظریات خود صحبت کند. «پوت پراودی» (شماره ۳۷) خاطر نشان نموده است که تروتسکی درباره کار مخفی و شعار مبارزه برای حزب آشکار و غیره کلمه‌های هم دم نزده است^{۱۲} (۱۲) ضمناً به همین جهت است که ما در این مورد، که سازمان مجزا و منفردی می‌خواهد بدون هیچ گونه سیمای مسلکی و سیاسی پدیدار شود می‌گوییم این بدترین فراقسیونیسیم است.

و اما اگر تروتسکی نخواست است نظریات خود را صاف و پوست کنده بیان کند، در عوض نکات زیادی در مجله او وجود دارد که نشان می‌دهد از چه عقایدی در پس پرده و مخفیانه پیروی می‌نماید. در همان اولین سرمقاله شماره اول، چنین می‌خوانیم:

«سوسیال دموکراسی ماقبل انقلاب فقط از لحاظ ایده و هدف‌های خود یک حزب کارگری بود. ولی در واقعیت امر سازمانی بود از روشنفکران مارکسیست که طبقه کارگر بیدار شده را به دنبال خود می‌برد.» (ص ۵)

این یک نغمه لیبرالی و انحلال‌طلبانه است که شهرت قدیمی دارد و در حقیقت مقدمه‌ای است برای نفی حزب. این نغمه مبتنی بر تحریف حقایق

مورد بررسی قرار گیرد. هر گاه تنظیم طرح واحدی برای قرارهای واحد میسر شود کنگره‌ها در مورد تصویب یا عدم تصویب آن‌ها تصمیم می‌گیرند؛ هر گاه در این مورد پیشنهاد‌های گوناگونی داده شود باز هم بحث و مذاکره نهایی درباره آن‌ها به عهده کنگره‌های هر دو حزب است.

آن چه برای انحلال‌طلبان و تروتسکی «دلپسند» است فقط نمونه‌های اروپایی اپورتونیسیم است نه نمونه‌های حزبیت اروپایی.

«قطعنامه مشروح تاکتیکی» را نمایندگان دوما تنظیم خواهند نمود! «کارگران پیشرو»ی روس که عدم رضایت تروتسکی از آن‌ها بیهوده نیست، از روی این مثال به رأی‌العین می‌توانند ببینند که کار طرح‌سازی‌های مضحک گروه‌های ناچیز مقیم خارجه در وین و پاریس به کجا رسیده است که حتی کائوتسکی را مطمئن ساخته‌اند در روسیه «حزب وجود ندارد» ولی اگر گاهی فریب خارجی‌ها در این مورد میسر باشد در عوض «کارگران پیشرو»ی روس (می‌ترسیم موجب عدم رضایت جدید تروتسکی مخوف گردیم) به ریش این طرح‌سازان می‌خندند.

کارگران به آن‌ها خواهند گفت «در نزد ما قطعنامه‌های مشروح تاکتیکی را کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزبی تنظیم می‌نمایند (نمی‌دانیم نزد شما غیرحزبی‌ها چطور)، از آن جمله قطعنامه‌های سال‌های ۱۹۰۷، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳. ما با کمال میل خارجی‌های غیرمطلع و همچنین روس‌های فراموش‌کار را با قرارهای حزبی خود آشنا خواهیم کرد و با اشتیاقی از این هم بیشتر از نمایندگان «گروه هفت نفری» یا «انتلاف اوت» و یا «لویتسای‌ها»^{۱۱} یا هر کس دیگری که بخواهید خواهش می‌کنیم ما را با

^{۱۱} - «لویتسا»: جناح چپ حزب سوسیالیست خرده بورژوازی ناسیونالیست لهستان بود که پس از انشعاب سال ۱۹۰۶ صورت فراقسیون مستقلی را به خود گرفت. «لویتسا» ناسیونالیسم را کاملاً رد نکرد، ولی از یک سلسله خواست‌های ناسیونالیستی و شیوه‌های تروریستی دست کشید. این فراقسیون در مسایل تاکتیکی با منشویک‌های انحلال‌طلب روس نزدیک بود و به اتفاق آن‌ها بر ضد بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. در سال‌های نخستین جنگ جهانی اکثریت اعضای «لویتسا» خط مشی انترناسیونالیستی را در پیش گرفتند و با حزب سوسیال دموکرات لهستان نزدیک شدند و در دسامبر سال ۱۹۱۸ به اتفاق یکدیگر حزب کمونیست کارگری لهستان را تشکیل دادند.

^{۱۲} - رجوع شود به جلد بیستم کلیات، ص ۱۴۰-۱۴۲.

مبارزه ۲۰ ساله جریان‌های داخل حزب تماس بگیرد.

اینک یک مثال دیگر:

«سوسیال دموکراسی روس در روش خود نسبت به نظام مجلسی همان سال مرحله‌ای را گذرانده است... (که سایر کشورها گذرانده‌اند) ... ابتدا شیوه «تحریم» ... سپس شناسایی اصول تاکتیک مجلس، اما... (این «اما» بسیار عالی است، همان «اما»یی است که شچدرین آن را این طور ترجمه می‌کرد: گوش‌ها از پیشانی بالاتر نمی‌رویند که نمی‌رویند!) ... به منظورهای کاملاً تبلیغاتی ... و بالاخره طرح خواست‌های نوبتی... در پشت تریبون دوما...» (شماره ۱، ص ۳۴)

باز هم تحریف انحلال‌طلبانه تاریخ، فرق بین مرحله دوم و سوم، برای این اختراع شده است که به طور مخفیانه از رفرمیسم و اپورتونیزم دفاع شده باشد. تحریم به مثابه یک مرحله در «روش سوسیال دموکراسی نسبت به نظام مجلسی» نه در اروپا وجود داشت (آن جا آنارشیزم بود و هست) و نه در روسیه که در آن مثلاً تحریم دومای بولیگین فقط مربوط به یک مؤسسه معین بود و هرگز با «نظام مجلسی» مربوط نمی‌شد و معلول شکل خاص مبارزه بین لیبرالیسم و مارکسیسم در راه ادامه حمله بود. درباره این که چگونه این مبارزه در مبارزه دو جریان داخل مارکسیسم تأثیر نمود، تروتسکی اصلاً دم نمی‌زند!

وقتی با تاریخ تماس گرفته شد، باید مسایل مشخص و ریشه‌های طبقاتی جریان‌های گوناگون را تشریح نمود؛ هر کس بخواهد چگونگی مبارزه طبقات و مبارزه جریان‌ها را در موضوع شرکت در دومای بولیگین از نظر مارکسیستی بررسی نماید، ریشه‌های سیاست کارگری لیبرالی را در آن جا خواهد دید. ولی تروتسکی برای این با تاریخ «تماس می‌گیرد» که مسایل مشخص را مسکوت گذارد و وسیله تیرئه یا شبه تیرئه‌ای برای اپورتونیست‌های معاصر اختراع نماید!

او می‌نویسد: «در تمام جریان‌ها عملاً اسلوب‌های همانندی برای مبارزه و ساختمان به کار برده می‌شود»، «فریادهایی که در اطراف خطر لیبرالی در جنبش کارگری ما بلند شده تنها کاریکاتور خشن و فرقه‌گرایی واقعیت است» (شماره ۱، ص ۵ و ۳۵).

این یک دفاع بسیار روشن و بسیار خشم‌آلود از انحلال‌طلبان است. با این همه ما به خود اجازه می‌دهیم لااقل واقعیت کوچکی را از میان تازه‌ترین

تاریخی است. همان اعتصابات سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۹۶ جنبش وسیع کارگری را که از لحاظ مسلکی و تشکیلاتی با سوسیال دموکراسی بستگی داشت به وجود آورد و «روشنفکران» بودند که طبقه کارگر را برای این اعتصابات و تبلیغات اقتصادی و غیراقتصادی «به دنبال خود می‌بردند»!

به آمار جدید جرایم ضد دولتی در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ نسبت به دوره قبل از آن مراجعه کنیم:

از هر صد نفر شرکت‌کننده در جنبش آزادی بخش (که به اتهام ارتکاب جرایم ضد دولتی به محاکمه جلب شده بودند) بر حسب حرفه این تقسیم‌بندی وجود داشت:

دوره‌ها		
۱۸۸۴-۱۹۰۱	۱۸۹۰-۱۹۰۳	
۷/۱	۹/۰	در رشته کشاورزی
۱۵/۱	۴۶/۱	در رشته صنایع و بازرگانی
۵۳/۳	۲۸/۷	حرفه‌های آزاد و محصلین
۱۹/۹	۸/۰	شاغلین کارهای نامعین و بیکاران

ما می‌بینیم که در سال‌های هشتاد، یعنی وقتی که هنوز در روسیه حزب سوسیال دموکرات وجود نداشت و جنبش ناردنیکی بود، روشنفکران اکثریت داشتند و بیش از نصف شرکت‌کنندگان را تشکیل می‌دادند.

این منظره در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۳، که حزب سوسیال دموکرات به وجود آمده و ایسکرای قدیم به کار مشغول بود، کاملاً تغییر می‌نماید. در این موقع دیگر روشنفکران در بین شرکت‌کنندگان جنبش در اقلیتند، تعداد کارگران («صنایع و بازرگانی») اکنون دیگر خیلی بیشتر از روشنفکران است و روی هم رفته تعداد کارگران و دهقانان بیش از نصف تمام عده را تشکیل می‌دهد.

همانا در مبارزه جریان‌های موجود در داخل مارکسیسم است که جناح خرده بورژوازی روشنفکری سوسیال دموکراسی پدیدار می‌شود و کار را از «اقتصادگرایی» (۱۸۹۵-۱۹۰۳) شروع کرده، دنباله آن را به «منشویسم» (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و «انحلال‌طلبی» (۱۹۰۸-۱۹۱۴) می‌رساند. تروتسکی افتراهای انحلال‌طلبان را نسبت به حزب تکرار می‌نماید و می‌ترسد با تاریخ

نه؟ پس آشکارا بگویید، در غیر این صورت کارگر امروزی را با جمله‌پردازی نه می‌توان به شگفت آورد، نه خرسند نمود و نه مرعوب ساخت. ضمناً باید گفت: سیاستی را که انحلال‌طلبان در نقل قول فوق اندرز می‌دهند حتی از نظر لیبرالی هم سفیهانه است زیرا گذراندن قانون از دوما وابسته به «آکتیابریست‌های زمستوایی» از نوع بنیکسن است که در کمیسیون مشتتس باز شده.

شرکت‌کنندگان قدیمی جنبش مارکسیسم در روسیه از شخصیت تروتسکی به خوبی آگاهند و حاجتی نیست درباره وی برای آن‌ها صحبتی شود. ولی نسل جوان کارگر او را نمی‌شناسد و ناچار باید گفت، شخصیت او مستوره نمونه‌واری است از تمام آن پنج گروه ناچیز مقیم خارجه که آن‌ها نیز در واقع بین انحلال‌طلبان و حزب در نوسانند.

در دوران «ایسکرا» (۱۹۰۳-۱۹۰۱) به عمل این گونه اشخاص مرددی که از نزد «اقتصاددانان» به نزد طرفداران «ایسکرا» و از نزد «ایسکرا» به نزد «اقتصاددانان» می‌گریختند نام «پرواز توشینو» داده شده بود (در ایام باستان در دوران اغتشاش کشور روسیه این نام به سپاهیانی داده می‌شد که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر می‌گریختند).

وقتی ما از انحلال‌طلبان صحبت می‌کنیم، جریان مسلکی معینی را مشخص می‌نماییم که طی سالیان دراز نشو و نما یافته و در تاریخ ۲۰ ساله مارکسیسم از ریشه با «منشویسم» و «اقتصادگرایی» و با سیاست و ایدئولوژی طبقه معین یعنی بورژوازی لیبرال مربوط است.

اجراکنندگان «پرواز توشینو» تنها به این دلیل که امروز عقاید یک فراکسیون و فردا عقاید فراکسیون دیگر را به عاریت می‌گیرند، خود را مافوق فراکسیون‌ها می‌خوانند.

تروتسکی در سال‌های ۱۹۰۳-۱۹۰۱ یک ایسکرایی دو آتش بود و ریزانف نقش او را در کنگره سال ۱۹۰۳ نقش «چماق لنین» می‌نامید. در پایان سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک دو آتش می‌شود یعنی از نزد ایسکرایی‌ها به نزد «اقتصاددانان» می‌گریزد و اعلام می‌کند که «بین ایسکرای قدیم و نو ورطه عمیقی است». در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۵ او از منشویک‌ها روی برمی‌گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار می‌کند، گاه با مارتینف «اقتصاددان» همکاری می‌کند و گاه

آن‌ها مثال بزنییم. تروتسکی فقط جمله‌پرانی می‌کند ولی ما می‌خواستیم که کارگران خودشان واقعیت را پیدا کنند.

اینک واقعیت؛ روزنامه «سورنایا رابوچایاگازتا» در شماره مورخه ۱۳ مارس می‌نویسد:

«به جای تکیه روی وظیفه معین و مشخصی که در مقابل طبقه کارگر قرار دارد، یعنی واداشتن دوما به رد لایحه قانونی (مربوط به مطبوعات)، فرمول مبهمی راجع به مبارزه در راه «شعارهای بی کم و کسر» پیش کشیده می‌شود و درباره مطبوعات غیرعلنی تبلیغ می‌گردد که نتیجه‌اش فقط تضعیف مبارزه کارگران در راه جراید علنی خود آن‌ها است».

این دفاع مستند و واضح و دقیقی از سیاست انحلال‌طلبانه و انتقاد از سیاست پرآودیستی است. چه عیب دارد؟ آیا آدم باسوادی یافت خواهد شد که بگوید هر دو جریان در مورد مسئله مزبور «اسلوب‌های همانندی را برای مبارزه و ساختمان» به کار می‌برند؟ آیا آدم باسوادی یافت خواهد شد که بگوید انحلال‌طلبان در این مورد از سیاست کارگری لیبرالی پیروی نمی‌کنند؟ و خطر لیبرالی در جنبش کارگری یک موضوع من درآوردی است؟

علت این که تروتسکی از واقعیات و اشارات مشخص پرهیز دارد همانا این است که این واقعیات و اشارات تمام این بانگ‌های پرخشم و جملات پرطمطراق او را بی‌رحمانه تکذیب می‌نمایند. البته ذکر عبارت پر زرق و برقی نظیر «کاریکاتور خشن و فرقه‌گرایی» کاری است بس آسان. افزودن الفاظ تند و تیزتر و پرطمطراق‌تری مانند «استخلاص از قیود فراکسیونیسیم محافظه‌کارانه» نیز دشوار نیست.

ولی آیا این خیلی مبتذل نیست؟ آیا این سلاح از زرادخانه آن دورانی گرفته نشده که تروتسکی در مقابل جلوه می‌فروخت؟

«کارگران پیشرو» که تروتسکی نسبت به آن‌ها در خشم است، با تمام این احوال مایلند آشکارا و واضح به آن‌ها گفته شود که: آیا شما صحت آن «اسلوب مبارزه و ساختمان» را که فوقاً ضمن ارزیابی فعالیت مشخص سیاسی دقیقاً بیان شد، تأیید می‌کنید؟ آری یا نه؟ اگر آری، پس این سیاست کارگری لیبرالی است، این خیانت به مارکسیسم و حزب است و صحبت از «آشتی» یا «وحدت» با چنین سیاست و چنین گروه‌هایی که این سیاست را تعقیب می‌نمایند همانا فریب خود و دیگران است.

نظریه بی پر و پای چپ «انقلاب پر منانت» را اعلام می‌نماید. در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به بلشویک‌ها نزدیک می‌شود و در بهار ۱۹۰۷ با روزا لوکزامبورگ اعلام همبستگی می‌کند. در عصر انحطاط، پس از مدت‌ها تزلزلات «غیرفراکسیونی» مجدداً به طرف راست می‌رود و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال‌طلبان می‌شود. اکنون مجدداً از آن‌ها روی برگردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده‌های مبتذل آن‌ها را تکرار می‌نماید.

این نوع اشخاص در حکم بازمانده‌های دوره‌ها و صورت‌بندی‌های تاریخی دیروز هستند که در آن جنبش وسیع کارگری روسیه هنوز در خواب بود و هر گروه ناچیز «میدان عمل» وسیعی داشت برای این که به عنوان جریان گروه، فراکسیون و خلاصه «دولتی» خودنمایی کند و از اتحاد با دیگران دم بزند.

بر نسل جوان کارگر لازم است به خوبی بدانند با چه کسانی سر و کار دارد، هنگامی که افرادی با ادعاهای مافوق تصور برآمد می‌نمایند و به هیچ وجه مایل نیستند نه آن قرارهای حزبی را که در سال ۱۹۰۸ صادر شده و روش حزب را نسبت به انحلال‌طلبان معین و تثبیت نموده است، به حساب بیاورند و نه به تجربه جنبش کارگری کنونی روسیه که وحدت اکثریت را بر زمینه قبول کامل قرارهای نامبرده به وجود آورده است، اعتنا نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۱۴ در شماره ۵ مجله «پروسوشچنیه» به امضای و . ا . لنین به طبع رسید.

بازتایپ تارنمای سازمان فدائیان (اقلیت)

www.fadaian-minority.org